



فقیر بدهیم. مطمئن باشید دادن کباب سلطانی هم هیچ ضرری ندارد هم چنان که سیب لبنانی خیلی بهتر از سیبهای نیمهوجبی اندازه گردوست. ضمناً اسکناس هزار تومانی به خاطر رنگ سبزش خیلی آرامبخش تر است تا رنگ قرمز ده تومانی آن هم از نوع مچاله شده‌اش.

همین صندوق‌های صدقات را ملاحظه بفرمائید! اندازه صد تا فیلم کوتاه و بلند با ما حرف دارند! شما برای دیدن انواع اسکناس‌های از رده خارج و اسقاطی می‌توانید یک روز صبح علی‌الطلولع (البته اگر کلیدش را گیر آوردید) به این صندوق‌ها مراجعه کنید. کلکسیون‌های انواع برش‌ها در قطع و اندازه‌های مختلف که با برچسب‌های رنگین و با صرف هزاران میکرو ثانیه به طرز استادانه‌ای پیوند سلولی داده شده‌اند در آنجا قابل مشاهده است (البته اگر شماره تکه‌ها با هم مطابقت داشته باشند!) البته بماند بعضی از این تکه کاغذها که روزی از آنها به عنوان سرمایه ملی (چی؟! تعبیر می‌شد آن قدر معطر و مزین به داستان تمیز حضرات مشتریان شده است که می‌توان از آنها به جای کاربن مشکی و یا آبی استفاده کرد و از خروج تریلیون‌های ریال از همین سرمایه ملی به خارج جلوگیری کرد (جل‌الخالی از این مخ اقتصادی!). ضمناً تا ایدم نرفته خدمتان عرض کنم که الان بیست تومنی و پنجاه تومنی تا نخورده را اگر توی شیک‌ترین پیاده‌روها هم بیندازی درازگوش نیز نگاه چپ به آن نمی‌کند چه برسد به خلق‌الله (حتی از نوع ورشکسته‌اش) در ضمن اگر وقت کردید و سری به قرآن زدید در آیه ۸

پی‌نوشت

۱. نهج القصاص، ج ۲۴۶۵.

دست نوازش بر سر فقیر کشیدن همان اندازه خوب است که به گرسنه‌ای غذا دادن، و ایضاً بی‌خانمانی را خانه‌دار کردن همان اندازه پسندیده که برای کودک فقیر و در حسرت مانده بستنی کیم دوقلو خریدن!

البته به شرطی که در بوق و کرنا نکنیم که ما سفره‌های آن چنانی انداخته‌ایم که باید در جهان ثبت شود. خدا نکند چند ساعتی از وقتمان هم برای این کار صرف شده باشد که آن وقت انتظار داریم از شبکه‌های داخلی گرفته تا BBC و CNN بیایند و با ما به عنوان شخص خیر مصاحبه کنند (حالا جایزه و تقدیرنامه یونسکو و سازمان کمک به آفریقا پیش کش!)

ولی خدا و کیلی گوش شیطان کر آیا این کمک ما واقعا غذا بوده و یا ته مانده مهمانی بزرگ و مجلل داداش بزرگمان و یا باقیمانده کیک نیم‌خورده و یا احياناً چند میوه در آستانه گندیدگی که وزیر امور داخلی (منظور همان عیال محترمه است) ویزای ورودشان به یخچال را نمی‌دهد و ما ناچاراً (با عرض معذرت از ویراستار محترم) با کلی ناز و منت آن را در دامن پیرزن گدای محله‌مان می‌ریزیم و بعد هم با کلی غرور، منتظر فرشته‌ها هستیم تا جلوی پیمان را جارو بزنند!

پیامبر ﷺ فرمودند: «از آنچه خودتان نمی‌خورید به دیگران مخورانید.»^۱ آنها هم‌نوع ما هستند و صدالبته هم‌احساس ما. آیا ما آن قدر که به استانداردهای ایزو ۲۰۱۲ اهمیت می‌دهیم به استانداردهای نبوی در کرامات عریض و طولیمان توجه می‌کنیم. کمک خوب است اما با کیفیت بالا.

بله، لازم نیست عدس پلویی که از نظر ما ساچمه پلو از آب در آمده، به اضافه چند قاشق خورش سبزی که چمن پلو شده و یا استدلال‌های عقلی، مانده و فاسد بودنش را توجیه کرده‌ایم به

بچه سردبیر اضافی

به یک صاکمن محبت نیاز مندیم

اول اول گفتند: روز درخت‌کاری است و درختکاری خیلی خیلی فواید دارد و هر کس یک درخت در خاک بنشانند انگار خیلی کارهای خوب و باحال انجام داده پس بشتابید به یاری طبیعت، بشتابید به یاری زیبایی، بشتابید به یاری اکسیژن، بشتابید به یاری لایه اوزون، بشتابید به یاری بشریت در معرض انقراض و خیلی بشتابیدهای دیگر، نهالش از ما، چال کردنش با شما.

ما هم حقیقت خیلی تحت‌تأثیر قرار گرفتیم و به قول امروزی‌ها جوگیر شدیم و دودیم رفتیم شهرداری یک نهال گرفتیم و آمدیم جلوی خانه‌مان کاشتیم. هر روز صبح بهش آب می‌دادیم تا این که چند روز بعد دوباره گفتند: چهارشنبه آخر سال است و روز... «اسمش را نبر و خودش را انجام بده» و چند تا کارشناس آوردند توی سیمای ملی و آنها هم نظر دادند: «اگر فرهنگ‌سازی شود نه تنها اشکال ندارد خیلی هم فایده دارد از جمله حفظ سنت‌های ملی و پاسداشت آیین‌های باستانی، ورزش همگانی و عامل تخلیه انرژی‌های مجاز و پاک کردن کوچه‌ها و خیابان‌ها از شاخه و برگ (و سوزاندن آنها) و خیلی چیزهای خوب دیگر؛ پس بشتابید: جایش از ما آتش معرکه آوردن و بالا و پایین پریدن از شما. ما هم جوگیر شدیم و رفتیم سر کوچه که بوته بخریم اما دریغ از یک بوته حتی توی بازار آزاد.

از چندتا دستفروش هم پرسیدیم: «آقا بوته ندارید؟»

بهمان جواب دادند: «بوته مال بچه‌های پاستوریزه است. اگر می‌خواهی نارنجک، تی‌ان‌تی، آمپول و خفن‌تر از اینها هم داریم.» برگشتیم توی کوچه که لااقل شاخه و برگ ریخته روی زمین را جمع کنیم تا هم کوچه تمیز شود هم در این مراسم ملی باستانی شرکت کنیم، اما دریغ از یک چوب کبریت سوخته، بچه‌های محل قبل از ما سراغ فواید مراسم ملی باستانی رفته بودند. زمان همین‌طور به سرعت داشت می‌گذشت و ما هم حیران مانده بودیم که چگونه در این آیین کهن شرکت کنیم که یک‌دفعه فکری به ذهنمان رسید: نهال، نهال روز درختکاری. حالا درختکاری تمام شده و ما آن عمل پسندیده را تمام و کمال انجام داده‌ایم پس تا سال بعد و روز درختکاری دیگر احتیاجی بهش نداریم. یک اره از خانه برداشتیم و رفتیم سراغ نهال جلوی خانه. تازه اره کردن را شروع کرده بودیم که سر و کله آقای نیروی انتظامی پیدا شد. هر چه هم گفتیم: «بابا خودم کاشتم.» گوش نکرد. راستی بی‌رحمت سندی، چیز به درد بخوری ندارید برای ضمانت.

سداقه بسطال آشغالی؟ اندر حکایات عریض و طویل مان!

سید محمد حسن صالح

